

تداوم اندیشه اجتماعی در سبک زندگی طلاب با تأکید بر سکونت تمرکزگرا*

ابراهیم عباسپور / دکتری جامعه‌شناسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

eabbaspor@yahoo.com  orcid.org/0000-0003-3861-5441

دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۲۰ - پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۱۷

چکیده

روحانیت همواره با مردم مراوده تاریخی داشته است و در نامالیقات زندگی اجتماعی تکیه‌گاه مردم شمرده می‌شد. همجواری و همنشینی علما با مردم نتیجه معرفتی دانشی بود که در حاشیه مبانی معرفتی شکل گرفته بود و زیست اجتماعی مردم و سلوک اجتماعی و معرفتی روحانیت شیعه را سازمان‌دهی می‌کرد. به تبع ترویج ادبیات علمی واگرایانه نسبت به این مبانی، یکی از بزرگ‌ترین مخاطراتی که وجود دارد، واگرایی مرام و سلوک روحانیت از مردم است. یکی از مظاهر جوش مردم و روحانیت، همنشینی در فضای فیزیکی است که امروزه به دلایلی مثل توسعه شهر و واگرا و فعالیت‌های روزمره روحانیت، مصلحت را در سکونتگاه‌های متمایز از مردم دانسته‌اند و محلات و شهرک‌های مختص به این قشر در نظر گرفته شده است. این جدایی مکانی این تصور را به وجود آورده است که روحانیت خواهان زندگی راحت‌تری هستند و همراهی با مردم از آنها سلب آرامش می‌کند و در نتیجه گسست اجتماعی ایجاد می‌شود. این تحقیق با رویکردی تاریخی و روش توصیفی - تحلیلی، زمینه‌های اجتماعی جدایی‌گزینی سکونت روحانیت و پیامدهای آن را بررسی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهند که تغییر در سبک زندگی جامعه، تغییر نوع معیشت، عاقبت‌طلبی، دور ماندن از آسیب‌های زندگی شهری مدرن، مشغولیت‌های متعدد فکری و اجرایی و... موجب اتخاذ مسکن جدا از مردم عادی برای روحانیت شده است؛ چیزی که در سبک مبتنی بر امام - امت وجود نداشت و تداوم آن اندیشه باعث هم‌گرایی و جوششی مبتنی بر دین و اخلاق بین روحانیت و مردم می‌شد.

کلیدواژه‌ها: روحانیت، مردم، سبک زندگی، معنویت، واگرایی.

جامعه ایران در طول چند سده تلاطم‌ها و تطوره‌های زیادی را پشت سر گذاشته است و اکنون بعد از گذر از این پیچ‌ها یک حکومت دینی بر مبنای نظریه ولایت فقیه شکل گرفته که روحانیت به‌عنوان بنیان‌گذار سلوک و زیست اجتماعی مبتنی بر دین و مبانی فقهی، متصدی امور مختلف اجتماعی شده است. البته این بدان معنا نیست که این قشر بسط ید دارند و یکدست‌اند و همه امور در جامعه ایران بر مبنای فکر و اندیشه دینی و اصیل اداره می‌شود؛ بلکه همچنان نگاه سکولاریستی بر بخش‌های مختلف جامعه تسلط دارد و از حضور و نفوذ دین و اندیشه دینی ممانعت می‌شود. باین‌حال روحانیت در بخش‌های زیادی از جامعه حضور دارد و وظایف مهمی را به‌دوش می‌کشد؛ لکن در این میان نوعی غفلت از رسالت اصلی صورت گرفته است و به دلایل مختلف چنین احساس می‌شود که روحانیت مردم را رها کرده و عافیت‌طلبی پیشه نموده است. البته نباید از نظر دور داشت که سیستم معیشت و معاشرت روحانیت همواره با زندگی مردم گره خورده و جدایی‌ناپذیر است. یکی از وجوه جدایی روحانیت که از نظر مردم هم قابل توجه است، جدایی محل سکونت و تشکیل شهرک‌ها و مجتمع‌های اختصاصی روحانیت است. به‌نظر می‌رسد، جامعه به میزانی که از اندیشه‌های توحیدی و شیعی فاصله بگیرد و از اندیشه‌های سکولاریستی و مادی تغذیه شود، به همان میزان زیست اجتماعی هم به‌سمت فردگرایی، لذت‌گرایی، بی‌تفاوتی، منف‌طلبی و عافیت‌طلبی سوق خواهد یافت.

مهم‌ترین شهر محل تجمع طلاب و روحانیون شهر مقدس قم است و در مرحله بعد، شهر مقدس مشهد قرار دارد. شهرهای دیگر به‌صورت محدود طلاب و حوزه‌های علمیه را در خود جای داده‌اند. در شهر قم نیز تا پیش از دهه هفتاد، عمدتاً طلاب در میان مردم و همسایگی آنان زندگی می‌کردند و سطح درآمد آنها نیز تقریباً متناسب با ضعیف‌ترین افراد جامعه بود؛ اما با آغاز طرح‌های حمایتی مسکن، شهرک‌ها و مجتمع‌های مختص طلاب و روحانیون ساخته شد و بسیاری از ایشان در این مکان‌ها مجتمع شدند. مهم‌ترین شهرک در شهر قم، شهرک پردیسان است که اکنون حدود پانزده هزار روحانی را در خود جای داده است که با احتساب همسر و فرزندانشان، حدود شصت هزار نفر برآورد می‌شود. این آمار و ارقام تقریباً نیمی از ساکنان این شهرک را به خود اختصاص می‌دهد. جالب این است که همین تعداد نیز در مجتمع‌های مخصوص طلاب ساکن شده‌اند و رابطه چندان با سایر اقشار مردم ندارند. شهرک‌های مخصوص طلاب در شهر مشهد نیز در مقیاس کوچک‌تر همین وضعیت را دارند. در این مقاله به عوامل، زمینه‌ها و پیامدهای این اقدام پرداخته می‌شود.

۱. سیره علما در طول تاریخ

معاشرت با مردم در جامعه مسئله بسیار مهمی است و دین مبین اسلام به آن بسیار اهمیت داده است. تعداد زیادی از آیات شریفه قرآن و بخش معظمی از روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام به این مسئله اختصاص یافته و روش‌های مناسب و پسندیده‌ای در معاشرت با مردم در آنها بیان شده است. در منابع روایی شیعه بخش مستقلی تحت عنوان

«کتاب العشره» و در برخی منابع دیگر، مجلدات متعددی به این امر مهم اختصاص یافته است (رک: کلینی، ۱۳۷۵، ج ۲، کتاب العشره؛ کتاب زیارة الاخوان؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۱؛ کتاب العشره؛ ج ۷۳، کتاب الآداب و السنن و...). امام سجاده در **صحیفه سجادیه** و در خلال دعا و مناجات، به گونه‌ای زیبا و حکیمانه به این امور اشاره فرموده‌اند؛ از جمله به درگاه الهی عرضه می‌کنند: «وَ أَنْ نُرَاجِعَ مَنْ هَاجَرَنَا، وَ أَنْ نُصِيفَ مَنْ ظَلَمَنَا، وَ أَنْ نُسَالِمَ مَنْ عَادَانَا حَاشَى مَنْ عُوِدَى فَيْكَ وَ لَكَ، فَإِنَّهُ الْعَدُوُّ الَّذِي لَا نُؤَالِيهِ، وَ الْحِزْبُ الَّذِي لَا نُصَافِيهِ» (صحیفه سجادیه، دعای ۴۴). رفتار پسندیده با دیگران، خوش خلقی، خوش برخوردی، خدمت به مردم و محبت به آنها، از جمله کارهای خیر و اعمال صالحی هستند که مطلوب و مرضی خداوندند. نیکوتر آن است که همه در هر حال و در طول سال به آن اشتغال داشته باشند. روی دیگر سکه آن است که ما بخواهیم در برابر کسی که با ما رفتار ناروایی داشته است، واکنشی از خود بروز دهیم. در چنین شرایطی باید با او چگونه برخورد کنیم؟

امام سجاده در اینجا نمونه‌هایی از بهترین برخوردها را بیان کرده، از خدای متعال توفیق انجام آن را درخواست می‌کنند. از جمله مهم‌ترین امور و وظایف اجتماعی انسان که در نظام ارزشی اسلام و در احکام فقهی به آن بسیار توصیه شده، ایجاد روابط دوستانه بین مؤمنان است. طبعاً مؤمنانی که به هر دلیل ارتباط بیشتری با هم دارند، بیشتر مخاطب این توصیه‌های اخلاقی و ارزش‌ها و احکام فقهی‌اند؛ توصیه‌های بسیاری نظیر سلام کردن، پاسخ دادن به سلام، مصافحه، معانقه، همدیگر را با القاب و کنیه صدا زدن، به دیدار و زیارت هم رفتن و محبت ورزیدن به همدیگر، که هم ارزش اخلاقی دارند و هم در مواردی مانند جواب سلام دادن، احکام فقهی برای آن بیان شده است. امام جعفر صادق فرمودند: وقتی مؤمن برادر مؤمنش را ملاقات کند و به او بگوید: «مرحبا»، برای او تا روز قیامت «مرحبا» نوشته خواهد شد. زمانی که آنها با هم مصافحه می‌کنند، خداوند بین دو انگشت ابهامشان یک صد رحمت الهی نازل می‌کند. ۹۹ رحمت از آن کسی است که دیگری را بیشتر دوست داشته باشد. آن‌گاه خداوند به آنها توجه می‌کند [و نظر رحمت می‌افکند] و اقبال خداوند بیشتر متوجه کسی است که دیگری را بیشتر دوست داشته باشد. زمانی که دو مؤمن با هم معانقه می‌کنند، خداوند آنها را در رحمت خود غرق می‌کند (حرعاملی، ۱۳۶۷، ج ۱۲، ص ۲۳۲).

یکی از نزدیکان *امام خمینی* می‌گوید: بخشی از زیباترین فراز زندگی امام، چگونگی ارتباط و علاقه ایشان با مردم بود... علاقه امام به مردم یک علاقه عادی نبود؛ یک عشق بود... امام برای مردم می‌سوخت و مانند یک پدر مهربان همیشه برای فرزندان پاک خود سعادت آرزو می‌کرد. امام بارها در کنار تلویزیون که صحنه‌های دلخراش فقر و محرومیت نشان داده می‌شد، گریه می‌کردند. در روزهای اول انقلاب که امام در قم بودند، بعضی روزها متجاوز از شش ساعت با مردم دیدار داشتند. هیچ‌گاه از ملاقات با مردم ابراز نگرانی و خستگی نمی‌کردند. صبح از ساعت هشت تا ساعت یک بعد از ظهر و از ساعت چهار عصر تا هشت شب مرتب مردم رفت‌وآمد می‌کردند. برخی شب‌ها نیز تا ساعت ده، مردم خانه امام را ترک نمی‌کردند و پشت خانه امام می‌آمدند و فریاد می‌زدند: «ما منتظر خمینی هستیم» و امام از خانه بیرون می‌آمدند... وقتی با ماشین در میان جمعیت می‌رفتیم و راه برای حرکت ماشین باز بود، دستور

می‌دادند که ماشین را متوقف کنید تا مردم را ببینم؛ و بعضی مواقع بچه‌ها دنبال ماشین می‌دویدند تا کنار خانه امام؛ امام خمینی علیه السلام آنها را با خود به خانه می‌برد و به آنها کتاب یا هدیه دیگری می‌داد (نشر هادی، ۱۳۶۱، ص ۳۷-۴۱). امام خمینی علیه السلام به رعایت حقوق همسایگان اهمیت زیادی می‌دادند؛ از همین رو، چه زمانی که در تهران بودند و چه قبل از آن، به اطرافیان سفارش همسایگان را می‌کردند تا مبادا به‌خاطر ایشان برای شخصی مزاحمت ایجاد شود. یکی از همراهان امام در پاریس نقل می‌کند:

امام خیلی سفارش کرده بودند که یک وقت حرکتی نشود که همسایه‌ها (که همه مسیحی بودند) ناراحت شوند؛ و این عمل موجب شده بود که وقتی ایشان می‌خواستند به ایران بیایند، همه آنها ناراحت بودند؛ چون امام نسبت به حقوق آنها و برخورد اسلامی با آنها خیلی مقید بودند. آنها هم از فراق ایشان ناراحت شدند و مقداری از خاک فرانسه را هدیه به ایشان دادند (وجدانی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۹۰).

درباره علامه بحرالعلوم نیز نقل شده است که شی در هنگام صرف شام، شاگرد خود سیدجواد عاملی را به منزل خویش احضار می‌کند. وقتی شاگرد به منزل استاد می‌رسد، می‌بیند که استاد کنار سفره نشسته است و دست به غذا نمی‌زند. علامه با خشم شاگرد را مورد عتاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: سیدجواد! از خدا نمی‌ترسی؟ از خدا شرم نداری؟ شاگرد که متحیر مانده بود، تقصیر خود را از استاد جویا می‌شود. خلاصه قضیه به این صورت بود که سیدجواد همسایه‌ای داشت که هفت شبانه‌روز چیزی برای خوردن خانواده‌اش نداشت و از بقال خرما قرض می‌گرفت؛ اما در روز هفتم بقال نیز دیگر به او قرض نداد و او شرم‌منده بازگشته است. شاگرد از این امر اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. علامه او را مورد توبیخ قرار می‌دهد که همه داد و فریادهای من برای این است که چرا اطلاع نداشتی؛ و گرنه، اگر باخبر بودی و کمک نمی‌کردی، مسلمان نبودی و یهودی بودی. سپس سینی غذای بزرگی را که آماده کرده بود، با مقداری پول به شاگرد می‌دهد تا به همسایه‌اش برساند (مختاری، ۱۳۷۴، ص ۳۵).

آیت‌الله‌العظمی عبدالکریم حائری نیز از آن دسته علمایی بودند که هرگز از توجه به مردم و برآورده ساختن نیازهای آنان غافل نبودند. یکی از خادمان ایشان می‌گوید: یک شب زمستانی که برف زیادی هم آمده بود، در خانه به صدا درآمد. من در را باز کردم. زنی بود که می‌گفت: من مریض دارم؛ زغال ندارم؛ دوا ندارم. گفتیم: این وقت شب در این سرما و برف که دوا و زغال پیدا نمی‌شود. در را بستیم و به اتاق آمدم. حاج‌شیخ صدایم زد و فرمود: شیخ‌علی! با چه کسی صحبت می‌کردی؟ جریان را گفتیم. فرمود: اگر فردای قیامت خدا از تو سؤال کند که شیخ‌علی تو در خانه گرم و در کنار کرسی نشسته بودی و زنی نیازمند به در خانه آمد و تو جوابش کردی، چه می‌گویی؟ اگر از من هم سؤال کند، من هم نمی‌توانم جواب بدهم. سپس ادامه داد: خانه پیرزن را می‌شناسی؟ گفتیم: بله. گفت: بلند شو برویم. عرض کردم: آقا! وضع شما برای رفتن در این هوا مناسب نیست. فرمود: آهسته‌آهسته می‌رویم. رفتیم و وقتی به خانه رسیدیم، مشاهده کردیم که پیرزن در اتاقی سرد و در کنار بیماری نشسته است. حاج‌شیخ گفت: برو از قول من به طبیب بگو بیاید. مقداری هم زغال بیاور. طبیب آمد و نسخه‌ای نوشت و من هم دارویش را تهیه کردم. پس از چند

ساعت که رفتیم، حاج شیخ به من فرمود: شیخ علی! روزانه چقدر نان و گوشت برای من تهیه می کنی؟ جواب دادم. آن گاه فرمود: از امروز نان را دو قسمت می کنی؛ یک قسمت را به این خانه می آوری؛ و گوشت را هم نصف می کنی، نصفش را برای من و نصف دیگر را برای اهل این خانه می آوری (<http://www.khabaronline.ir>).

آیت الله العظمی بهجت در درس خارج فقه به طلاب فرمودند: آیا می توانیم بار خود را سالم به منزل برسانیم و در عین حال به امور مسلمانان و مؤمنین بی تفاوت باشیم؟ آیا امکان دارد بدون اهتمام به امور مسلمانان به مقصود خود برسیم؟ (رخشاد، ۱۳۸۲، ص ۵۱) محمد بهاری همدانی در این باره معتقدند: «ومنها ان یكون ملجأ و ملاذاً للمسلمین حقیقه فی موارد حاجاتهم و ابتلائاتهم»؛ و از جمله اموری که عالم باید رعایت کند، این است که حقیقتاً در موارد نیازها و گرفتاری های مردم، پشت و پناه مسلمانان باشد (بهاری همدانی، ۱۳۷۵، ص ۱۳۰)؛ چنان که آیت الله العظمی بهاء الدینی همچون گوهری تابناک و بسان پدری مهربان، بیش از چهل سال راهگشای مستمندان و فقراى آبرومند بوده است. ایشان درباره کمک به فقرا این گونه سفارش می کردند: «کمکها را شبها انجام دهید و رعایت آبروی افراد را بکنید. به گونه ای کمک کنید که شما را نشانند؛ مبادا بعداً شما را ببینند و خجالت زده شوند» (شفیعی، ۱۳۷۵، ص ۴۶).

۲. تعلیم و تربیت و آموزش

علمای اسلام همواره تعلیم مبانی دینی و علم و اخلاق را بر مبنای آیه شریفه «و یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمه» (آل عمران: ۱۶۴)، وظیفه خود می دانستند و در طول تاریخ به آن عمل می کردند. در دوران پهلوی نیز این علما بودند که آموزش را همراه با تربیت و تزکیه در جامعه ایران انجام می دادند و مردم ایران را به علم و اخلاق علاقه مند کردند. البته روحانیت نیز این همدلی را از معاشرت و اختلاط و همراهی مردم به دست آورده بود و بین مردم و روحانیت هیچ مانعی نبود که باعث شود آنها نتوانند با هم ارتباط صمیمی و نزدیک داشته باشند. در دوران قاجار و پس از آن، به سبب فقر علمی و فرهنگی شدیدی که بر جامعه ایران تحمیل شده بود، مردم ایران با نگاه حسرت و از پایین به بالا به دنیای غرب می نگریستند و به همین دلیل در دوران پهلوی، گویا تبعیت از مظاهر غرب را سیراب کننده آن عطش می دانستند؛ اما رضاشاه در تصمیم خود برای اصلاح نظام آموزش و پرورش، به طور ضمنی تضعیف روحانیت را در نظر داشت. آموزش و پرورش ایران تا زمان انقلاب مشروطه در دست روحانیون بود؛ اما در دوران پهلوی مادی (غیر مذهبی) کردن و غربی سازی کشور، به موازات یکدیگر صورت گرفت. تأکید نظام جدید آموزش و پرورش بر ورزش و تمرینات شبه نظامی، در واقع آنتی تری در برابر نهاد نظام قدیم و مکتب خانه ها بود. دانش آموزان باهوش در پشت میزها و در کلاس های بزرگی نشستند که مشرف بر زمین های بسکتبال بود. دیگر چوب و فلک کردن دانش آموزان در حیاط مدرسه صورت نمی گرفت. به جای آن، بایستی در برابر آموزگاران خردمندی سر فرود می آوردند که می خواستند به آنها بفهمانند که هرچه درس بخوانند، باز هم کم خوانده اند و باید دفترهای بزرگ خود را بکشایند. درس هایی تدریس می شد که از قدرت انسان برای غلبه بر محیط مادی پیرامونش، از پرورش جسمانی همراه با غرور،

و از این اعتقاد که ایرانیان - اگر از سایر ملت‌ها برتر نباشند - همچون سایر ملل، شایسته‌اند، سخن می‌گفت. این اندیشه یک وزنهٔ متقابل و لازم در برابر تحقیرهای گذشته بود؛ اما زمینهٔ سرخوردگی آینده را ریخت؛ امیدهایی را بیدار کرد که علمی نبود و این اندیشه را در نسل جوان تلقین کرد که می‌توان همه‌چیز را به‌دست آورد. این نادیده گرفتن حقیقت، تأثیر ناگواری در برنامه‌ریزی و توسعه در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی باقی گذاشت و روحیهٔ آنان را به‌آسانی آسیب‌پذیر ساخت.

حملهٔ رضاشاه به طبقات مذهبی (روحانیون)، در زمینهٔ وضع قوانین صورت گرفت. بدین‌سان رضاشاه آنها را از وظیفهٔ اجتماعی اصلی و منبع اصلی درآمد مشروعاتشان محروم ساخت. تلاش سیستم، تلقین ارزش‌هایی بود که ملیت ایرانی را به‌دور از تاریخ ۱۳۰۰ سال حضور اسلام در این سرزمین معرفی کند و در آموزش دروس بر تاریخ ایران قبل از اسلام تأکید می‌شد (آوری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۵۲).

ولی مکتب‌خانه‌ها و آموزش‌های روحانیون نیز سازمان و برنامهٔ روشنی نداشتند و به‌گونهٔ مستقل و با پشتیبانی علما و روحانیون اداره می‌شد و معلمان مکتب نیز از بین طلاب علوم دینی بودند و از کتاب‌ها و شیوه‌های آموزشی حوزه‌های علمیه بهره می‌گرفتند. این شیوهٔ آموزشی سال‌های متمادی ادامه داشت و بدون هیچ دگرگونی به کار خود ادامه می‌داد و توجهی نیز به دگرگونی‌های بین‌المللی و تغییرات در شیوه‌های آموزشی در سطح جهان از خود نشان نمی‌داد و حتی شمار زیادی از مکتب‌داران با افرادی که با بهره‌گیری از شیوه‌های جدید آموزشی از غرب مدعی تغییر در شیوهٔ آموزشی در ایران بودند، سرسختانه به مبارزه برخاستند و تغییر و تحول در روش‌های سنتی و قدیمی را برنتابیدند. این ناسازگاری بین دو شیوه و درواقع بین دو نظام آموزشی قدیم و جدید، درنهایت به دخالت دولت انجامید و در زمان پهلوی اول دگرگونی‌های بسیاری در نظام آموزشی انجام پذیرفت که مهم‌ترین این دگرگونی‌ها خارج شدن نظام مکتب‌خانه‌ای و روحانیون از نظام آموزشی کشور بود. این امر نیز آثار و پیامدهای فراوانی داشت که به آن اشاره شد.

به‌هرحال، مخالفت عده‌ای از روحانیون با مدارس جدید و نوآوری‌های این مدارس، آنان را نه در کوتاه‌مدت، بلکه در دورهٔ پهلوی اول به‌طور کل از صحنهٔ تعلیم و تربیت عمومی کشور خارج ساخت و به‌جای آن، آموزش و پرورش تحمیلی که با شرایط اجتماعی و فرهنگی کشور ما تا مقدار زیادی ناسازگار بود، وارد شد. «از نفوذ روحانیون در مدارس و در زمینهٔ تعلیم و تربیت به‌مقدار زیاد کاسته شد» (ایوانف، ۱۳۵۷، ص ۸۸). این فاصله بین مردم و روحانیت بعد از انقلاب اسلامی به‌تحو دیگری ادامه پیدا کرد. اگر رژیم پهلوی با اغراض سیاسی و ضددینی روحانیت را از مردم جدا می‌کرد و تعلیم و تربیت را از دست آنان گرفت، پس از انقلاب، روحانیت با دست خود زمینهٔ جدایی خویش از مردم را فراهم کرد و امر تعلیم و تربیت را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین وظایف خود، به محیط‌های آموزش رسمی واگذار کرد؛ و این نتیجهٔ فاصله گرفتن از ادبیات توحیدی و نزدیکی به روح سکولاریسم است که عاقبت‌طلبی، بی‌دغدگی و فردگرایی از پیامدهای آن است.

۲. امامت و امت

امام خمینی * همواره بر این نکته تأکید داشتند که مردم عامل پیروزی نهضت بودند و عنصر مهم بقای نهضت نیز مردم هستند. ایشان در این باره می‌فرمایند: ملت بود که این نهضت را به پیش برد و ملت است که باید از این به بعد نیز به پیش ببرد (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱، ص ۱۲۱). در نگرش امام، ارتباط مؤمنان در جامعه براساس قدرت جمعی، زمینه تسلط بر سرنوشت خویش را فراهم می‌سازد. امیرالمؤمنین * می‌فرماید: «اسکن الامصار العظام فإنها جماع المسلمین» (حکیمی و دیگران، ۱۳۸۰، ص ۴۲۸). در واقع انسان برای پیمودن راه کمال و نجات از تاریکی‌ها و رسیدن به نور سعادت و شکوفایی استعدادها، محتاج یاری شدن و حتی یاری رساندن است. بدین ترتیب، روی آوردن به زندگی در جمع انسانی، ضرورتی برای رشد، کمال و سعادت است و هیچ انسانی با انزوا و گوشه‌گیری و ترک اجتماع نمی‌تواند به رشد مطلوب دست یابد. لذا از نظر امام خمینی * قدرت ملت بزرگ‌ترین قدرت شناخته شده است و پیروزی، در قدرت همین ملت ارزیابی می‌شود. ایشان حتی بر این باورند که ملت می‌تواند راهنما و چراغ راه روشنفکران باشد؛ چنان‌که می‌فرماید: امروز زمانی است که ملت‌ها چراغ راه روشنفکرانشان شوند و آنها را از خودباختگی و زبونی در مقابل شرق و غرب نجات دهند که امروز روز حرکت ملت‌هاست (همان، ص ۲۱۲). امام همیشه به مدیران جامعه اسلامی یادآوری می‌کردند که نظر مردم مهم است و باید نظر آنها جلب شود. ایشان با تأکید بر این امر می‌فرمایند: جلب نظر مردم از اموری است که لازم است. پیغمبر اکرم * جلب نظر مردم را می‌کرد. دنبال این بود که مردم را جلب کند. دنبال این بود که مردم را توجه بدهد به حق (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۷، ص ۲۵۱). اکنون که تا حدی با نظر امام * درباره مفهوم ملت و جایگاه مردم و اهمیت آنها آشنا شدیم، باید یادآور شویم که ایشان با داشتن چنین مفروضاتی از ملت اسلامی، خود را خدمتگزار چنین مردمی می‌شمردند و مردمی بودن مسئولان و مدیران را ضمانتی برای تداوم حرکت و نهضت اسلامی به‌شمار می‌آوردند. این مفروضات، امام را بر آن داشت که فرضیه مردمی بودن رهبر و مدیران را ارائه دهند و درک خدمتگزاری مدیران از سوی مردم را مهم‌ترین راهبرد در ثبات سیاسی و توسعه کشور تلقی کنند.

با چنین رویکرد و اندیشه‌ای است که جامعه‌پردازی در حضور جمع و جامعه تعریف می‌شود. اگر مسئولی یا اندیشمندی خارج از جامعه و در انزوا زندگی کرد، ید واحد بودن هم تحریف خواهد شد. از طرفی، عدم ارتباط عاطفی و ساختاری اعضای جامعه، به تدریج بی‌تفاوتی و بی‌مسئولیتی و نهایتاً نفع‌طلبی را به دنبال خواهد داشت که با روح جامعه اسلامی و امت به معنای واقعی، بیگانه است. روحانیان که همواره در بطن مشکلات و مسائل جامعه اسلامی بوده‌اند، وقتی به‌طور ساختاری در ترابط اجتماعی مشکلات و مسائل جامعه را می‌بینند و از زبان مردم می‌شنوند، نمی‌توانند در قبال آنها بی‌تفاوت باشند؛ ولی اگر به‌سبب جدایی مکانی جدایی عاطفی روی دهد، غلبه عقلانیت ابزاری باعث نفع‌گرایی و معناداری زندگی به نفع فردگرایی خواهد شد.

در حافظه فرهنگی جامعه دینی، روحانیت همواره به‌عنوان «امام» جامعه مطرح بوده و رابطه عاطفی و عقلانی

در بستر رابطه امام و امت تعریف می‌شده است. لذا در رابطه بین مسجد - محله، نوعی آرامش و حس رضایت به‌وجود می‌آید که محور آن «امام» است و اعضای این جامعه «امت»‌اند که در یک رابطه ارگانیک، مسائل جامعه را رتق وفتق می‌کنند.

این ارتباط در چهارچوبی نظری که برگرفته از مبانی دینی است، در اندیشه امام خمینی^ع به‌عنوان مانیفست همجوشی اعضای جامعه ایمانی مطرح شده است که در ادامه به آن اشاره می‌شود.

۴. حکومت بر قلوب، ثمره راهبرد مردم‌داری

یکی از روش‌های اثربخش در مدیریت علمای اسلام و حوزه علمیه، تسخیر قلوب مردم بود. این مدیریت، بر مبنای دو شاخص اساسی، یعنی خدامحوری و داشتن انگیزه الهی و مردم‌گرایی استوار بود. تلازم این دو عنصر، شیوه نوینی را در مدیریت ارائه داده است که اثربخشی آن در روش حکومت بر قلوب تأثیر بسزایی دارد.

امام خمینی^ع به‌عنوان عالم و مرجع دینی برخاسته از حوزه علمیه قم بر این باور بود که سلامت مدیریت یک نظام، با تفاهم ملت و دولت تحقق می‌یابد و علت شکست دولت‌هایی که روش مدیرانشان بر سبک آمرانه مبتنی است، عدم تفاهم با ملت است. از این رو یکی از شاخص‌های اصلی در ثبات سیاسی، رضایت مردم از حکومت و سبک مدیریت جامعه تلقی شده است. حضرت امام جدایی حکومت و مدیریت از ملت را موجب از بین رفتن رضایت عامه مردم می‌دانند و برخورد آمرانه را دلیل این جدایی ارزیابی می‌کنند.

ایشان با یادآوری مدیریت اثربخش امام علی^ع و اینکه در حکومت ایشان بین شخص علی^ع و دیگران فرقی نیست، می‌فرمایند: «لکن حکومت‌ها خودشان را جدا ندانند از مردم. رؤسا این طور نباشد که بروند هرکس در هر جایی یک ریاستی داشت، بخواهد اعمال قدرت بکند؛ اعمال ریاست بکند؛ مردم را پایین‌تر باندان؛ با مردم رفتاری بکند که رفتار یک مثلاً زورمند خیلی کذاست با دیگران. اسباب این می‌شود که مردم از آن جدا بشوند» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۲۳۲-۲۳۳).

در نگرش امام، مردم جایگاه بلندی دارند و خدمت به آنها خدمت به خداوند و رضایت آنها رضایت حق تعالی است. ایشان با این بینش به‌گونه‌ای عمل کردند که مردم نیز باور کردند که ایشان خدمتگزار و خیرخواه آنهاست؛ از این رو نگرش مردم به امام نیز نگرشی الهی با اعتقاد به دلسوزی ایشان بود. بدیهی است که در اینجا بین مدیر یا رهبر و پیروان، نوعی تفاهم برقرار می‌شود و حکومت بر قلوب، به بهترین وجه خود را نمایان می‌سازد. در نتیجه حرکت مردمی امام این باور را به‌وجود آورد که مدیریت ایشان از اثربخشی بالایی برخوردار است. طبیعی است که رضایت پیروان از عملکرد مدیر یا رهبرشان، اطمینان و اعتماد را بین حاکم و پیروان به‌وجود می‌آورد و این ضمانتی برای ثبات سیاسی این نوع مدیریت است.

امام خمینی^ع به رؤسای کشورهای اسلامی توصیه می‌کنند که شما نیز مدیریتی شبیه آنچه در ایران است، داشته

باشید؛ یعنی حکومت بر قلوب کنید، نه بر ابدان؛ چنان که می‌فرمایند: «من لازم می‌دانم که به شما آقایان که در رأس بعضی از کشورهای اسلامی هستید، نصیحت کنم. شما کوشش کنید که حکومت بر قلوب کشورهای خودتان بکنید؛ نه حکومت بر ابدان، و قلوب از شما کناره بگیرند» (همان، ج ۱۴، ص ۱۷۹). بنابراین، مدیریت بر قلوب، بهترین نوع مدیریت تلقی می‌شود. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که آیا در فرایند تغییر، این نوع مدیریت می‌تواند کارایی داشته باشد؟ در پاسخ می‌گوییم: در فرایند تغییر، دو چیز در نحوه عملکرد مدیر مهم است: ۱. انطباق پذیر بودن؛ ۲. نحوه اقدام.

انطباق‌پذیری به دو صورت انجام می‌شود: یکی اینکه مدیر و رهبر منفعلانه عمل کند و تمام شرایط محیطی اثرگذار را بپذیرد؛ راه دیگر اینکه کاری کند که دیگران شرایطش را بپذیرند؛ به تعبیر دیگر، به گونه‌ای عمل کند که دیگران ارزش‌های او را بپذیرند و مقبولیتش حفظ و تقویت شود. در این صورت می‌تواند گام بعدی یعنی دخالت را در فرایند تغییر به خوبی طی کند. در مدیریت بر قلوب، این شاخص‌ها به وضوح دیده می‌شود؛ به طوری که مدیریت بر قلوب، بهترین و شیرین‌ترین نوع اداره جامعه معرفی می‌شود؛ چنان که در کلام امام علیه السلام به این مطلب عنایت شده است؛ آنجا که می‌فرمایند: «حکومت بر قلوب یک حکومت شیرین است؛ به خلاف حکومت بر ابدان که قلوب با آنها نپاشد» (همان).

امام با تأکید بر کارایی و اثربخشی بالای مدیریت بر قلوب، بر حل سریع مسائل و مشکلات در چنین مدیریتی تأکید می‌کنند و این نوع مدیریت را در کنار منابع مادی و نیروی انسانی، ضامن آسیب‌ناپذیری جامعه اسلامی می‌دانند. ایشان می‌فرمایند: «اگر ما حکومت بر ارواح بکنیم و سران کشورهای اسلامی حکومت بر ارواح بکنند و قلوب ملت‌ها را به دست بیاورند، با این کثرت جمعیت و با این مخازن زیاد، اینها آسیب‌پذیر نخواهند بود» (همو، ص ۱۶۰). امام خمینی علیه السلام با ارائه این نوع مدیریت به جهان اسلام، کشورهای اسلامی را به عمل کردن به نظریه خود دعوت می‌کنند و می‌فرمایند: «شما کوشش کنید و به دوستان خودتان بگویید که کوشش کنند که قلوب مردم را به دست بیاورند. همان طوری که در صدر اسلام قلوب مردم متوجه به حکومت بود. حکومت صدر اسلام حکومت بر قلوب بود؛ و لهذا با جمعیت‌های کم بر امپراتوری‌های بزرگ غلبه کردند» (همان).

۵. شهرک‌ها و مجتمع‌های اختصاصی

بعد از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، با گسترش فعالیت‌های روحانیت در سطح جامعه و البته غلبه رویکردهای توسعه غربی که به کم‌رنگ شدن رویکردهای بومی منجر شد، برخی مسئولان به این نتیجه رسیدند که برای اداره بهتر امور روحانیت، که هم به مشاغل روزانه خود برسند و هم خیالشان از خانواده خود راحت باشد و دغدغه تربیت فرزندان و درگیری‌های اجتماعی نداشته باشند، اقدام به تشکیل شهرک‌ها یا مجتمع‌های اختصاصی کردند. این اقدام، هم جنبه‌های مثبت داشت و هم جنبه‌های منفی. مثبت از این نظر که همگنی جمعیت در این سکونتگاه‌ها موجب

تربیت بهتر فرزندان و کنترل بهتر انحرافات اجتماعی می‌شود؛ زیرا هرچه جمعیت همگن‌تر باشد، آستانه مدارای اجتماعی کاهش می‌یابد و افراد در برابر ناهنجاری‌ها به راحتی واکنش نشان خواهند داد؛ ضمن اینکه هزینه زندگی در این محله‌ها کمتر از مناطق دیگر است؛ ولی از سوی دیگر، نوعی احساس طردشدگی در جامعه را القا خواهد کرد؛ به این معنا که روحانیون با تغییر وضعیت مادی و شغلی‌شان خود را از مردم عادی جدا کرده‌اند و دنبال عافیت خود هستند؛ برخی نیز از این فرصت سوءاستفاده می‌کنند و به دنبال سیاه‌نمایی فضا، احتمالاً اقدامات واکنشی مشابهی را خواهند داشت که به شکاف بیشتر بین روحانیت و مردم دامن می‌زند.

از سوی دیگر، جدایی محل سکونت طلاب از مردم می‌تواند فرصت اقدامات انحرافی را در دسترس مردم قرار دهد؛ چیزی که مفاد نظریه یا الگوی فعالیت‌های روزمره مارکوس فلسون و لاری کوهن بر آن تأکید می‌کند. بر اساس این الگو، تمرکز اصلی بر ویژگی‌های جرم است که فرصت ارتکاب جرم را به وجود می‌آورد و در دسترس قرار می‌دهد. ارتباط تخلف‌های مجرمانه با طبیعت الگوهای روزانه کنش متقابل اجتماعی، از محورهای این الگوست که در پی تغییرات جامعه بین دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۸۰م در غرب اتفاق افتاد. عوامل افزایش احتمال فعالیت مجرمانه در چنین موقعیت‌هایی از این قرار است:

الف) فعالیت روزمره ترک منزل بدون مراقب (نبود نگهبان) در طول ساعات کار؛

ب) وجود متخلف دارای انگیزه، که منبع مهمی شمرده می‌شود؛

ج) آماج مناسب: اصولاً چیزی که ارزش سرقت دارد (سلیمی و داوری، ۱۳۸۵، ص ۲۵۷).

مهم‌ترین تأکید این نظریه، بر فرصت وقوع جرم است. به عبارتی، همان متغیرهایی که فرصت‌های برخوردار از مزایای زندگی را افزایش می‌دهند، فرصت‌های وقوع خشونت و تعدی را هم افزایش می‌دهند (کوهن، ۱۹۸۱، ص ۶۰۵). در واقع نبود یا ضعف عوامل کنترلی رسمی یا غیررسمی در این مناطق، عامل مهم وقوع فرصت انحراف است. با توجه به گستردگی مناطق شهری در نتیجه فرایند واگرایی مناطق و نیز با توجه به نوع زیست‌بوم جامعه ایران که ارزش‌های اجتماعی در آن نقش کنترل‌کنندگی دارند، جامعه ما هنوز به مرحله‌ای نرسیده است که کنترل آن تنها با روش‌های رسمی و سیستمی انجام شود. در طرف دیگر ماجرا، کنترل‌های غیررسمی هم اعتبار و قوت خود را تا حدود زیادی از دست داده‌اند؛ چراکه بخش مهمی از کنترل‌های غیررسمی، حضور نیروهای اجتماعی از جمله نسل‌های قبلی در جامعه است که در شهرک‌های جدید، این نسل چندان حضور و بروز و ظهوری ندارند. بخش دیگری از این عامل، حضور پررنگ روحانیت و عالمان دین در جامعه است که به نظر می‌رسد این قشر هم زمین بازی را دودستی به حریف مقابل، یعنی فضای مجازی، شهره‌ها (سلب‌ریت‌ها) و... واگذار کرده است.

این موقعیت نیز می‌تواند از مسیر نظریه «انتقال فرهنگی» کلیفورد مک کی تبیین شود که بحث بوم‌شناسی بزه - ارتباط بین فضا و جرم - را مطرح می‌کند. این نظریه شهر شیکاگو را به سه منطقه تقسیم کرده است: ۱. منطقه مرفه‌نشین؛ ۲. منطقه مرکز تجاری؛ ۳. منطقه انتقالی (محروم) (هادسون، ۱۹۹۷، ص ۴۵۴). با توجه به موقعیت

مهاجرپذیری شیکاگو، مهاجرین که نوعاً برای کسب و کار آمده‌اند، در بدو ورود، به منطقهٔ مرکزی مراجعه می‌کنند؛ ولی هزینهٔ بالای این منطقه برای سکونت، آنها را به مناطق پیرامونی و محروم هدایت می‌کند. این مناطق به دلیل هزینه و اجاره‌بهای اندک و مهاجر بودن سایر ساکنین، برای این دسته افراد جذابیت دارد و به‌عنوان محل سکونت غالب مهاجرین انتخاب می‌شود. در این مناطق، نظام کنترل اجتماعی بسیار پایین است؛ چراکه جمعیت‌هایی ناهمگون با خرده‌فرهنگ‌های متنوع در آن حضور دارند و کنترل رسمی در آن نیست و کنترل غیررسمی هم ضعیف است. کسانی که به آنجا می‌آیند، شاید بتوانند خود را از انحراف حفظ کنند، ولی فرزندان آنها کم‌کم دچار انحراف می‌شوند؛ و به هر میزان به جمعیت آنان افزوده شود، انحراف در آنجا بیشتر می‌شود.

برای محافظت از انحراف، باید از این مناطق بیرون رفت. تأثیر محیط گاهی تأثیر خانواده را خنثی می‌کند؛ مثل فرزند حضرت نوح علیه السلام، رفته‌رفته گروه‌ها و قشرهایی که خواهان زیست اجتماعی بی‌دغدغه و آرام‌تری هستند، از این مناطق جدا می‌شوند و در محله‌های همسنگ‌تر سکونت می‌یابند که به‌مرور زمان خود همین جدایی‌گزینی سکونتی باعث تشدید شکاف‌های اجتماعی و نهایتاً تبدیل برخی مناطق یا برخی شهرها و شهرک‌ها به مناطق جرم‌خیز می‌شود. از سوی دیگر، معاشرت و روحانیت متعهد با مردم عادی خودبه‌خود بسیاری از شبهات دربارهٔ این قشر فعال و زحمت‌کش را رفع خواهد کرد. تبلیغات گستردهٔ رسانه‌ای همه‌روزه مردم را به این نتیجه رسانده است که روحانیت از قیل انقلاب اسلامی بهره‌مند شده و مسیر خود را از مردم جدا کرده است. حضور روحانیت در جمع مردم واقعیت را نمایان خواهد کرد که روحانیون نیز به‌مانند اسلاف خود در سطح اقبال ضعیف جامعه‌اند و تنها با توکل و قناعت خود را بی‌نیاز کرده و زندگی آپرومندانهای برای خود ساخته‌اند. این نوع معاشرت، تبلیغ عملی و در دسترس قرار دادن الگوی زیست اجتماعی بر پایهٔ فرهنگ دینی است که روحانیت از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام الگوبرداری کرده است؛ چنان‌که امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم به هنگام تصدی خلافت ظاهری، به این نکتهٔ اساسی اشاره کرده‌اند که عظمت اسلام به این نیست که ساختمان‌ها و ابنیه و مراکز و قصرهای گران‌قیمت داشته باشد؛ بلکه عظمت اسلام به این است که مردم ببینند حاکمانشان در سطح اقبال ضعیف و فقیر جامعه زندگی می‌کنند و درد آنان را می‌فهمند. این نکتهٔ علی علیه السلام در برابر الگوی سلطنتی امثال معاویه قرار دارد که وقتی خلیفهٔ دوم شنید معاویه با سبک و سیاق پادشاهان روم در میان مردم ظاهر می‌شود و به او در این باره تذکر می‌دهد، معاویه با زیرکی تمام جواب می‌دهد که من با لشکر سازمان‌دهی شده و با عظمت رومیان مبارزه می‌کنم و آنان باید عظمت اسلام را در تشکیلات و سازمان پرآوازهٔ سپاه من ببینند (رک: قرطبی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۵۳؛ عسقلانی، ۱۳۲۸، ج ۳، ص ۴۱۳). نامه‌ای که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عثمان بن حنیف کارگزار خود در بصره می‌نویسند، بیانگر تأکید ایشان بر ساده‌زیستی از سوی و مردم‌داری از سوی دیگر است. این نامه پس از اطلاع امام علی علیه السلام از رفتن عثمان به مهمانی‌ای در بصره که بدان دعوت شده بود، نوشته شد. در این نامه از رفتن عثمان به مهمانی‌ای که تهی‌دستان به آن دعوت نمی‌شوند و مختص ثروتمندان است، انتقاد شده است (نهج البلاغه، نامه ۴۵).

مفاد این سبک زندگی، مبتنی بر همجواری کارگزاران و مسئولان جامعه دینی با مردم متوسط و پایین جامعه است؛ در غیر این صورت، تحمل فقر و تحمل در مصاف باهم برای قشر ضعیف جامعه، سخت یا ناممکن خواهد بود و تلاطم این روند، انحراف را برای آنان توجیه خواهد کرد. این رویکرد را در الگوی بی‌هنجاری یا آنومی دورکیم می‌توان دنبال کرد. آنومی نوعی بی‌قاعدگی یا بی‌هنجاری است که به افراد مجال و توان آن را نمی‌دهد که براساس نظامی از قواعد مشترک، ارتباط متقابل برقرار کرده، نیازهای خود را ارضا کنند و در نتیجه نظم اجتماعی و فرهنگی از هم می‌پاشد. در نظام اجتماعی آنچه باعث نظم می‌شود، وجود الزامات اخلاقی و ضرورت‌های اجتماعی است. جامعه بدون این الزامات، تحمل‌ناپذیر خواهد بود و انسان‌ها بدون آن از رسیدن به هدف بازمی‌مانند.

اگر در شرایطی الزامات اخلاقی نتوانند نقش ایفا کنند، زمینه آنومی یا احساس ناکارایی قواعد و احساس تأخر قواعد از اقتضانات اجتماعی به‌وجود می‌آید. اگر قواعدی باشد، ولی ناکارآمد، زمینه انحراف پدید می‌آید. دورکیم یکی از آسیب‌های جامعه جدید را تضعیف مستمر هنجارهای سنتی می‌داند. تضعیف هنجارها و معیارهای سنتی در گذر زمان، در کنار عدم جایگزینی هنجار متناسب یا عدم تناسب بین هنجارهای در حال تضعیف و جایگزین، زمینه بی‌هنجاری در سطح وسیعی از زندگی اجتماعی را به‌وجود می‌آورد (کوزر، ۱۳۹۲، ص ۱۴۰؛ ورسل، ۱۳۷۸، ص ۱۷-۱۹).

این وضعیت غیر از اثر اجتماعی اثر روانی هم دارد که همان تعارض بین سطح فردی و اجتماعی شخصیت است؛ به این معنا که در شرایط آنومیک، بعد جمعی شخصیت ما کنترل خود را از دست می‌دهد و انسان‌ها به تمایلات فردی روی می‌آورند؛ یعنی بیشتر من فردی مبنای کنش خواهد بود. چه عاملی باعث ایجاد وضعیت آنومیک می‌شود و چرا هنجارهای سنتی تضعیف می‌شوند؟ به اعتقاد دورکیم، با تغییرات شتابان اقتصادی و محوریت اقتصاد در نظام سرمایه‌داری، تحولات سریع اقتصادی باعث تضعیف هنجارها می‌شود و اگر هنجارهای جایگزین متناسب وجود نداشته باشد، رقابت شدید برای ارضای آرزوهای لجام‌گسیخته صورت می‌گیرد (همان) که در این رقابت، عده‌ای در موفق می‌شوند و عده‌ای شکست می‌خورند؛ گروه اول احساس ثروت و گروه دوم احساس فقر می‌کند. در شرایط عادی، فقر تحمل‌پذیر است؛ ولی در شرایط رقابت شدید، تحمل فقر غیرممکن یا سخت می‌شود. بنابراین به‌صورت خلاصه می‌توان گفت: فقر تحمل‌ناپذیر به‌علاوه آرزوهای بلندپروازانه، به‌ضمیمه فروریختن ساختار و الگوهای اجتماعی ارضای نیازها، به‌علاوه کاهش کنترل نظام هنجاری سنتی، در کنار عدم ارضای نیاز برای همه افراد در چنین شرایطی، ایجاد زمینه برای سوق‌یابی افراد به ابزارهای نامشروع به‌منظور ارضای نیازها یا تمایلات لجام‌گسیخته را فراهم می‌کند (سلیمی و داوری، ۱۳۸۵، ص ۳۲۶).

بنابراین در جامعه‌ای مثل ایران که ناملایمت زیادی را پشت سر گذاشته و تحریم‌های شدید بین‌المللی شرایط سختی را بر جامعه تحمیل کرده است، زندگی روحانیت در کنار مردم عادی و در دسترس بودن آنها، همچنین مشاهده سطح زندگی معمولی روحانیت از طرف مردم می‌تواند بسیاری از ناملایمات و احساس فقر را آسان کرده، جایگاه اصلی روحانیت را اعاده کند.

۶. تبلیغ در محل یا محلات دیگر

روحانیت رسالت اصلی خود را تبلیغ مبانی دینی و تلاش برای آشناسازی مردم با معارف الهی می‌داند و در طول سالیان طولانی این رسالت را به‌خوبی انجام داده است. به‌جرت می‌توان ادعا کرد همین میزان دینداری‌ای که در جامعه وجود دارد و البته بعد از انقلاب توسعه یافته است و نفوذ دین در لایه‌های عمیق و در سطوح مختلف قابل انکار نیست، با حضور فعال روحانیت اتفاق افتاده است. هم‌اکنون درصد بالایی از روحانیون در قم متمرکز شده‌اند؛ به‌نحوی که عموم مردم نیز قم را شهر روحانیت می‌دانند و معترض‌اند که چرا در شهرهای دیگر حضور روحانیت کم‌رنگ است! البته حضور و سکونت درصدی از طلاب در قم، به‌دلیل فعالیت‌های پژوهشی و علمی و استفاده از دروس و اندوختهٔ علمی علمای تراز اول حوزهٔ علمیه است؛ اما در این مورد هم گفتنی است: اولاً چند درصد این طلاب نیاز است که در قم ساکن باشند؟ ثانیاً تمرکز مراکز علمی و پژوهشی در قم نیز جای سؤال دارد: آیا نمی‌توان این مراکز را به استان‌ها و شهرستان‌های دیگر منتقل کرد؟

اگر رسالت اصلی حوزهٔ علمیه را ابلاغ و تبلیغ دین بدانیم، ارزش دارد که مقداری از بودجه‌ها و وجوهات در این مسیر هزینه شود که بخشی از این مراکز علمی و پژوهشی به استان‌های دیگر انتقال یابند و برخی علما و بزرگان حوزه نیز در این استان‌ها موطن کنند تا به‌سیاق علمای بزرگ در دوران قبل از انقلاب اسلامی، راهبری دینی و علمی جامعه را بر عهده گیرند و از قبل آن، رقابت علمی و اخلاقی نیز در جامعه رونق گیرد؛ چراکه تعداد زیادی از همین طلاب به‌سبب ضرورت‌های کارکردی مراکز مختلف، تبدیل به کارمندانی شده‌اند که در خدمت ساختار موجودند و نقش اجتماعی خود را از دست داده‌اند و به همین سبب آسیب‌های مختلفی دامن‌گیر حوزهٔ علمیه شده است؛ از جمله: تأمین معیشت این کارمندان، ایجاد تشکیلات غیرضرور در سازمان، عدم اولویت تبلیغ که به امری پیش‌پاافتاده تبدیل شده است، و عدم احساس نیاز به هجرت برای تبلیغ.

ازسوی دیگر، تجمع اکثر طلاب در قم باعث شده است که نوعی غفلت از خود قم رقم بخورد؛ به‌گونه‌ای که با وجود حضور علما و حوزهٔ علمیه در قم و فراوانی حضور طلاب در این شهر، خود این شهر نیاز به تبلیغ دینی دارد و به‌قول آقای قرآتی در جمع دانش‌آموختگان مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه‌السلام، اگر شما توانستید قم را تربیت کنید، معلوم است که در وعدهٔ خود صادق هستید؛ ولی متأسفانه غفلت از تبلیغ در قم باعث شده است که در بسیاری از آسیب‌های اجتماعی، مانند اعتیاد، خشونت، طلاق، مفاسد اخلاقی و...، شهر قم نیز مانند بسیاری از استان‌ها و شهرهای دیگر درگیر این آسیب‌ها باشد و این پرسش به‌وجود آید که مگر روحانیت و حوزهٔ علمیه در قم حضور ندارند؟ البته این بدان معنا هم نیست که وضعیت آسیب‌های اجتماعی در قم بحرانی است؛ ولی مثلاً در بحث طلاق و اعتیاد در حد متوسط است و جایگاه هفتم یا هشتم را دارد. به‌نظر می‌رسد که عامل اصلی این وضعیت، غفلت از محل زندگی خود روحانیون است که اولاً محل زندگی و سکونت خود را از مردم جدا کرده‌اند؛ ثانیاً احساس می‌کنند که قم نیازی به تبلیغ ندارد یا اینکه اگر مردم نیاز به دین داشته باشند، باید به‌سراغ آنها بیایند!

از همه بدتر آنکه طلبه‌ای که مثلاً از منطقه‌ای مثل پردیسان برای تبلیغ دین ساعت‌ها وقت می‌گذارد و مسافرت می‌کند، در محل زندگی خود کمترین فعالیتی ندارد و گویا نوعی تقسیم کار اتفاق افتاده است و دیگران باید تبلیغ در این مناطق را بر عهده گیرند؛ درحالی‌که با وجود شمار زیاد طلاب در برخی مناطق پردیسان، وضعیت اجتماعی مطلوبی در این مناطق (محل‌های مسکن مهر و...) دیده نمی‌شود؛ چنان‌که در همین اغتشاشات اخیر، بیشترین حجم شعارنویسی‌ها و هنجارشکنی‌ها در همین مناطق اتفاق افتاد. نگارنده به‌مناسبتی در یکی از همین محل‌ها منبر رفتیم و احساس کردم که جوانان این منطقه با جلسات وعظ و خطابه و روضه به‌طور کلی بیگانه‌اند!

۷. تعامل دوجانبه و کاهش آسیب‌های اجتماعی

در طی سال‌های اخیر، روحانیت به دلایل شغلی و گاه به‌دلیل بی‌توجهی به دغدغه‌های اجتماعی و احتمالاً عافیت‌طلبی، محل سکونت خود را از مردم عادی جدا کرده است. این تصمیم از دو جنبه نیازمند توجه است:

۱. مردم با دیدن و ارتباط و تعاملات اجتماعی یک روحانی خودساخته و متعهد، کنش‌های خود را تنظیم می‌کنند و به‌نوعی یادگیری اجتماعی اتفاق می‌افتد. به‌ویژه نوجوانان و جوانان که امروزه مرجع فکری آنها بیشتر فضای مجازی و شهرها (سلب‌ریت‌ها) هستند، با دیدن الگوهای صحیح و در دسترس بودن آنها می‌توانند الگویی کنند و از کلیشه‌ها یا طرحواره‌های ذهنی پیش‌ساخته توسط رسانه‌ها فاصله بگیرند و با سابقه تمدنی خود بیشتر ارتباط برقرار کنند. یکی از الگوهای روان‌شناختی اجتماعی که بحث یادگیری را در انحرافات اجتماعی بررسی می‌کند، الگوی «همنشینی افتراقی» ساترنند است. به‌اعتقاد ساترنند، افراد در جامعه شانس‌های مختلفی دارند. اگر جامعه یا گروهی که فرد در آن عضویت دارد، به‌گونه‌ای باشد که اطلاع‌رسانی و آگاه‌سازی و آموزش، بیشتر معطوف به رفتارهای کج‌روانه باشد، مثلاً در خانه پدر و مادر بیشتر با کارهای انحرافی ارتباط داشته باشند، رادیو و تلویزیون بیشتر پیام‌های هدایت به‌سوی انحراف پخش کنند و افراد منحرف به‌عنوان قهرمان، زیرک و کاربلد معرفی شوند، زمینه انحراف چنین فردی بسیار بیشتر خواهد بود. برای مثال، فرزندان که پدرشان از انحرافات خود با عنوان شجاعت و زیرکی و افتخار یاد می‌کند یا افرادی که در دوران بلوغ با افراد منحرف همنشینی دارند، بیشتر در معرض انحراف هستند. بنابراین هرگاه فرد در جریان این رفتارها باشد، استعداد بیشتری برای انحراف دارد.

ارتباط با انحراف، یا به‌صورت کیفی است یا کمی. ارتباط کمی یعنی هرچه معاشرت فرد با منحرفان بیشتر باشد، استعداد انحراف بیشتر است. ارتباط کیفی هم به این معناست که هرچه شدت تماس با منحرفان بیشتر باشد، مثل خانواده و...، استعداد انحراف بیشتر است (رایتسمن، ۱۹۹۸، ص ۱۲۰). بنابراین در جهت مخالف، اگر فردی در معرض آموزش‌ها و یادگیری‌های صحیح و معیار قرار گیرد، چه به‌لحاظ کمی و چه به‌لحاظ کیفی، یادگیری رفتارهای سالم و مبتنی بر الگوی دینی اتفاق خواهد افتاد. اگر این در معرض بودن، در سنین نوجوانی باشد، براساس آموزه‌های دینی،

آموزش سهل تر و سریع تر و ماندگارتر خواهد بود؛ چنان که هرچه ارتباط فرد با گروه‌های انحرافی در دوران قبل از بلوغ بیشتر باشد، وی در معرض انحراف بیشتری قرار دارد.

حضور و معاشرت اجتماعی روحانیت در محل زندگی خانواده‌هایی که چندان اطلاعی از سبک زندگی این قشر ندارند و حتی برخی مواقع دیده می‌شود که برخی نوجوانان و جوانان اذعان می‌کنند که تاکنون با هیچ روحانی‌ای گفت‌وگو نکرده و از نزدیک ارتباطی با آنها نداشته‌اند، می‌تواند نگاه‌ها و قضاوت‌های پیش‌ساخته را در مرحله اول اصلاح کند و در مرحله بعد ارتباط عاطفی شکل گیرد و در مراحل بعدی، سبک زندگی مبتنی بر تعالیم دینی را در اختیار آحاد جامعه قرار دهد. در غیر این صورت، منبع اطلاعاتی این افراد، عمدتاً شبکه‌های مجازی و افراد سودجو و برخی سایت‌های تخصصی خواهد بود که رابطه خوبی با تعالیم دینی ندارند و به دلیل مرجعیت علمی - تخصصی خود می‌توانند افکار و رویکردهای خود را به‌عنوان الگوی افراد جامعه معرفی کنند.

۲. معاشرت اجتماعی روحانیت در جمع مردم می‌تواند به فهم واقعی دردها، حساسیت‌ها، نیازمندی‌ها و ضعف‌های مردم عادی کوچ و بازار کمک کند. در این صورت است که روحانیت به‌مثابه «طیب دوار بطبه» (بحرانی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۷۴-۷۵) نقش اصلی و رسالت تاریخی خود را ایفا خواهد کرد؛ ضمن اینکه با تربیت صحیح فرزندان خود که در جمع اهالی محل زندگی خود حشر و نشر دارند، نوعی نمونه عملی تربیت اسلامی را در معرض دید مردم قرار خواهد داد. همچنین فرزندان خود طلاب نیز در تعامل با انواع سلاقی و رفتارها، به‌صورت عینی حضور در کف جامعه را تجربه خواهند کرد تا از ابتدا با چشم باز راه صحیح را انتخاب کنند و در ناملایمات زندگی اجتماعی دچار انحراف نشوند.

از طرفی، ارتباط رودررو و صمیمی و معاشرت اجتماعی می‌تواند در از بین بردن پیش‌داوری‌ها و کلیشه‌های برساخته رسانه‌ها تأثیرگذار باشد. به‌طور معمول، نوعی پیش‌داوری در جامعه از جنس فرهنگی - اجتماعی وجود دارد که گروه‌های مختلف اجتماعی گرایشی به تعامل با ناشناخته‌ها ندارند؛ تاجایی که انحراف و کج‌روی را هم از این زاویه می‌نگرند. عامل شکل‌دهی به معنای کج‌روانه کشش‌ها، میزان سازگاری آنها با نظام ارزشی و هنجاری حاکم است. ترازوی سنجش این سازگاری، برداشت‌ها و عواطف اکثریت هم‌نواست. پس رفتار نابهنجار یک کج‌رو، به‌شکلی طبیعی جریحه‌دار شدن عواطف عمومی را به‌دنبال دارد و به‌تبع آن، زمینه را برای تفسیر منفی از کج‌روی فراهم می‌سازد.

وجود این وضعیت و شیوع آن در جوامع، این تصور را پذیرفتنی می‌سازد که جریحه‌دار شدن احساسات عمومی از کج‌روی، نوعی احساس انزجار را از آن در میان هم‌نویان جامعه شکل می‌دهد. این احساس، رفته‌رفته در چهره پیش‌داوری و تصورات قالبی خودنمایی می‌کند که مبنای قضاوت جامعه درباره کج‌روی و پدیدآورندگان آن است. پس پیش‌داوری‌ها و تصورات قالبی می‌توانند به‌گونه‌ای خودجوش و در پی شکل‌گیری تدریجی یک باور فرهنگی، در باور اذهان افراد جامعه شکل بگیرند. نهادهای فرهنگی جامعه نیز گاه تحت تأثیر نهادهای قدرت و گاه تحت تأثیر همان باورها و ارزش‌گذاری‌های عرفی می‌توانند در کشاندن آنها به مسیرهایی دور از واقعیت مؤثر باشند و آنها را تحریف

کنند. این وضعیت را در یک دیدگاه کلی می‌توان «قوم‌مرکزی» نامید که گروه‌های مختلف تصورشان این است که بهتر از گروه‌ها و اقوام دیگرند و به عبارتی «ما» در مقابل «آنها» شکل می‌گیرد؛ درحالی‌که اسلام بر جماعت به معنای عام و ید واحده بودن تأکید دارد و روحانیت نیز معلم و آموزگار مبانی دینی است و تقسیم جامعه به خودی و غیرخودی سختی با این مسئله ندارد. بنابراین راه‌هایی از این موضوع، همجوشی، معاشرت، همدلی و فهم دردهای مردم از طرف روحانیت است که با جدایی مکانی، معیشتی، منشی و رفتاری روحانیت، عملاً تشتت و چندپارگی و نهایتاً جدایی مردم از روحانیت اتفاق می‌افتد. از دل برود هر آنچه از دیده برفت.

نتیجه‌گیری

تداوم اندیشه اجتماعی مبتنی بر توحید و اندیشه مبتنی بر امام - امت در طول سالیان متمادی، سیره و سبک زندگی علمای شیعه را مشخص می‌کرد. در این اندیشه، روحانیت به‌عنوان امام جامعه از مردم به‌عنوان بدنه اصلی امت اسلامی فاصله‌ای نداشته است و بین این دو رکن اصلی جامعه همجوشی و پیوند برقرار بود؛ اما در سالیان اخیر به‌دلیل تداوم اندیشه متأثر از مدرنیته، ویژگی‌هایی همچون فردگرایی و خصوصی‌سازی زندگی، در سلوک اجتماعی روحانیت نیز رسوخ کرده است و آنان نیز به‌مانند عموم مردم به‌دنبال تخصصی شدن و سبک زندگی فردگرایانه بوده‌اند که این امر در انتخاب سبک سکوتی در شهر تجلی یافته است. زیست اجتماعی روحانیون و تداوم و منزلت آنان، در ارتباط رودررو و همجوشی با عموم مردم معنادار است و ایشان برای حفظ هویت خود راهی جز این ندارند. از این طریق است که روحانیت ملجأ عموم مردم خواهد بود و «روحانی» بودن آنان حفظ خواهد شد. این احساس از طرف مردم که گویا علما بعد از انقلاب اسلامی ارتباط خود را با مردم کاهش داده‌اند، این تلقی را دامن خواهد زد که این قشر تنها در موارد نیازمندی با مردم همراه‌اند و وقتی اوضاع تغییر کند، مردم را به حال خود رها خواهند کرد و نگاه ابزاری به مردم دارند. البته واضح است که علمای اصیل همچنان بر سلوک دینی و ساده خود پایبندند و معاشرت با مردم را ادامه می‌دهند؛ لکن برخی تفکرات و در نتیجه برخی رفتارها در طول چند دهه انقلاب اسلامی از طرف روحانیت این تلقی را به‌وجود آورده که مسیر روحانیت از مردم جدا شده است. جدایی محل سکونت روحانیون، ایجاد شهرک‌هایی مختص ایشان، تجمل‌گرایی، مصرف‌گرایی، مشاغل غیرمرتبط و رهاشدگی امر تبلیغ دین، از جلوه‌های رفتاری‌ای است که به تلقی یادشده عموم مردم دامن می‌زند. پیامدهای جدایی روحانیت از مردم هم عبارت است از: عدم شناخت و تفاهم دوطرفه؛ بی‌اطلاعی از دردهای عموم مردم؛ عدم تحمل فقر از طرف قشر محروم جامعه؛ و نهایتاً انحرافات اعتقادی و رفتاری در جامعه.

منابع

- نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه علی نقی فیض الاسلام اصفهانی، تهران، فیض الاسلام.
- انصاری، مرتضی، ۱۳۶۱ش، *زندگانی و شخصیت شیخ انصاری*، چ دوم، تهران، حسینعلی نوبان.
- ایوانف، م. س، ۱۳۵۷، *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمه آذر تبریزی، تهران، شبگیر.
- آوری، پیتز، ۱۳۷۷، *تاریخ معاصر ایران از تأسیس پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطایی.
- بحرانی، ابن میثم، ۱۳۹۰، *شرح نهج البلاغه*، ترجمه قربان علی محمدی مقدم و علی نوایی یحیی زاده، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- بهارای همدانی، محمد، ۱۳۷۵، *تذکره المتقین*، قم، نه‌اوند.
- حر عاملی، محمدبن حسن، ۱۳۶۷، *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، قم، آل‌البتیة.
- حسینی خامنه‌ای، سیدعلی، *بیانات در دیدار جمعی از روحانیون استان کرمان*، ۱۳۷۰/۸/۲۰.
- حکیمی و دیگران، ۱۳۸۰، *الحیاه*، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- رخشاد، محمدحسین، ۱۳۸۲، *در محضر آیت‌الله العظمی بهجت*، تهران، مؤسسه فرهنگی سماء.
- سلیمی، علی و محمد داوری، ۱۳۸۵، *جامعه‌شناسی کجروی*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- شفیعی، سیدحسن، ۱۳۷۵، *حاج آقا رضا بهاء‌الدینی آیت بصیرت*، تدوین و نگارش احمد لقمانی، قم، قدس.
- صحیفه کامله سجادیه*، ۱۳۸۰، ترجمه محمدتقی خلجی، قم، میثم تمار.
- عسقلانی، شهاب‌الدین، ۱۳۲۸، *الاصابه فی تمییز الصحابه*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- قرطبی، ابو عمر ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، *الإستیعاب فی معرفة الأصحاب*، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دارالجیل.
- کلینی، محمدبن اسحاق، ۱۳۷۵، *الکافی*، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، تهران، اسوه.
- کوزر، لوییس آلفرد، ۱۳۹۲، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، بیروت، الوفاء.
- مختاری، رضا، ۱۳۷۴، *سیمای فرزانتگان*، چ هشتم، قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.
- موسوی خمینی، سیدروح الله، ۱۳۷۸، *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- نشر هادی، ۱۳۶۱، *فرازهائی از ابعاد روحی اخلاقی و عرفان امام خمینی*، با مقدمه انصاری کرمانی، قم، هادی.
- وجدانی، مصطفی، ۱۳۷۴، *سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی*، چ هشتم، تهران، پیام آزادی.
- ورسلی، پیتز، ۱۳۷۸، *نظم اجتماعی در نظریه‌های جامعه‌شناسی*، ترجمه سعید سعیدفر، تهران، تبیان.
- همدانی، شیخ محمد بهاری، ۱۳۷۶، *تذکره المتقین*، چ دوم، تهران، نه‌اوندی.
- Cohen, L.E, Kluegel, J.R.& Land, k.c, 1981, "Social Inaequality and predatory vriminal Victimyzation: An Exposition and test of a Formal Theory", *American Sociological Review*, No. 46, p. 505-524.
- <https://noorlib.ir/book/info/56525>.
- Hudson, Barbara. A, 1997, "Social control", In: maguire, Mike,Rod Morgan & Robert Reiner (ed.s), *The Oxford Handbook of Criminology*, (2rd ed), New York, Oxford University Press. P. 451-472
- Wrightsmn, L.S, M. T. Nietzel & W.H.Fortone, 1998, *Psychology and the Legal System*, (4th ed) U.S.A, Broks/Cole publishing company.